

## تعامل اخلاق و سیاست در اندیشه امام خمینی (س)

حسین رفیع<sup>۱</sup>

مهرداد حلال خور<sup>۲</sup>

**چکیده:** برقراری پیوند مناسب میان اخلاق و سیاست همواره از مهم‌ترین مباحث اندیشه سیاسی است. با توجه به اینکه بایدها و نبایدها در حوزه اخلاق مطرح می‌شود، لحاظ کردن پایه‌های اخلاقیات و نظام‌های اخلاقی نیز از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. اهمیت این دو مقوله بیش از هر چیز به این است که هم اخلاق و هم سیاست با حیات فردی و جمعی انسان‌ها در ارتباطند و هیچ انسانی تحت هیچ شرایطی گریزی از این دو مقوله ندارد. بنیادی بودن اخلاق در حیات بشر به گونه‌ای است که تأثیر آن را می‌توان در همه حوزه‌ها به ویژه ساحت سیاست مشاهده کرد. ارزش‌های اخلاقی و رعایت آنها در حیات سیاسی موجبات تفاهم، تساهل، همیاری، احترام به حقوق دیگران و... را فراهم می‌آورد و عدم عنایت به ارزش‌های اخلاقی سبب استثمار، رشد دیکتاتوری از بین رفتن حقوق و آزادی فردی و جمعی و... می‌شود. نوشتار حاضر پژوهشی است برای بررسی تعامل اخلاق و سیاست در اندیشه امام خمینی، از آن جایی که امام بیشتر به اخلاق عملی و تأثیر اخلاق بر زندگی افراد تأکید می‌نماید، لذا نگاه ایشان به اخلاق از زاویه فردی است، زیرا که اخلاق به احوال درون انسان می‌پردازد و اصلاح جامعه نیز در گرو اخلاقی صحیح رهبران، نخبگان سیاسی و شهروندان آن است.

**کلیدواژه‌ها:** اخلاق، سیاست، اخلاق سیاسی، تعامل اخلاق و سیاست، امام

خمینی (ره).

---

۱. مدیر گروه علوم سیاسی دانشگاه مازندران  
email: hooshyar22@yahoo.com

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه تهران  
email:mehرداد\_tiaara@yahoo.com

این مقاله در تاریخ ۱۳۹۰/۲/۱۴ دریافت و در تاریخ ۱۳۹۰/۵/۸ مورد تأیید قرار گرفت.

## مقدمه

نظام اجتماعی مبتنی بر سلسله اصول، هنجارها، ارزش‌ها و الگوهایی است که معمولاً اخلاق نامیده می‌شود، جامعه‌شناسان اخلاق را به منزله خونی تلقی کرده‌اند که پیوسته و به صورت پنهان در پیکر جامعه و نهادهای اجتماعی در جریان است. از این دیدگاه، هیچ نهاد، حرفه و قلمرویی نیست که قادر باشد فارغ از اخلاق، که مرزهای سلوک و رفتار به هنجار را معین می‌کند، به حیات مشروع خود ادامه دهد.

اخلاق، هم خاستگاه دینی دارد و هم متأثر از عرف، فرهنگ، تاریخ و سایر پدیده‌های اجتماعی است. درست به همین خاطر است که از طلوع ستاره تفکر و اندیشه سیاسی در عصر باستان تا به امروز، فرشته اخلاق همواره پهلو به پهلو سیاست، نگران و دل‌وایس مسیر حرکت، تکامل و عملکرد آن بوده است. برتراند راسل می‌گوید: بدون اخلاق اجتماعی، اجتماعات نابود می‌گردند و بدون اخلاق فردی، بقای جامعه ارزش ندارد. بنابراین برای بقای یک دنیای خوب، اخلاق اجتماعی و فردی به طور یکسان لازمند (کاظمی ۱۳۷۶: ۱۴-۱۳).

اخلاق با ایجاد روحیه‌ی متعالی و ارزشمند در عرصه‌ی سیاست، از ظهور چالش‌ها، تعارضات و درگیری‌های اجتماعی، پیشگیری کرده و با انتشار ارزش‌های انسانی در میان اعضای جامعه، تلاش می‌کند وفاق و همبستگی اجتماعی را افزایش دهد. سقراط حکیم بر این باور بود که دانش سیاسی باید مقدم بر هر چیز دیگر، شهروندان را با وظایف اخلاقی خود آشنا سازد (خراسانی ۱۳۸۳: ۱۵).

اخلاق و سیاست دو مفهومی هستند که توفیق یکی از آنها در گرو توفیق دیگری است. نه می‌توان در فقدان سامان جامعه و سیاست به شکوفایی اخلاق دل بست و نه می‌توان بی‌عنایت به اخلاق مردمان و حاکمان به نظم و ترتیب صحیح امور اجتماع امید بست. درخت اخلاق در زمین سیاست می‌روید. اخلاق بدون سیاست، گذرا و بی‌اساس و بنیان و سیاست بدون اخلاق، بی‌سرانجام و بی‌حاصل است. نمی‌توان برای تدبیر امور اجتماع از هیچ یک از آنها چشم پوشید. اما در نظر داشتن و مراعات نمودن اهمیت هر دو آنها در جامعه نیز نیازمند تعیین رابطه‌ای است تا منزلت، جایگاه و کارکرد شایسته هر کدام معین گردد. از سوی دیگر، اموری که با زندگی اجتماعی انسان‌ها آمیخته‌اند همواره متغیرند. اخلاق و سیاست نیز از این قاعده مستثنا نبوده و در هر زمانی نیازمند بازنگری و تأمل هستند (کیخا ۱۳۸۶: ۱۲-۱۱).

اهمیت سیاست و اخلاق و نقش آنها در زندگی آدمی، انجام پژوهش در این زمینه و روشن شدن بیشتر این مفاهیم را ضروری می‌سازد؛ به ویژه از آن روی که با روشن شدن تعاملات اخلاق و سیاست، تکلیف مقولات مهم و مسأله‌برانگیز بسیار دیگری که زیر مجموعه این دو به شمار می‌روند روشن می‌شود. اگر در عرصه اجتماع تنها به ابعاد سیاسی قضایا توجه شود و جایگاه اخلاق به درستی معین نگردد بحث از مفاهیمی مانند عدالت اجتماعی نیز جایگاه و کارکرد صحیح خود را باز نخواهد یافت و اساساً مباحثی مانند عدالت که در اخلاق و سیاست جداگانه مورد بحث هستند، سرانجام مشخصی برای تحقق در جامعه نخواهند یافت.

با شناخت چگونگی ارتباط اخلاق و سیاست در هر شرایط و روند تاریخی، می‌توان دریافت که چه عواملی در این ارتباط مؤثرند و چگونه این دو در موارد مختلف بر یکدیگر تأثیر گذارده و با یکدیگر تعامل می‌کنند که وضعیت جامعه در آن شرایط متفاوت و متمایز از وضعیت دیگر می‌شود.

پرسشی که نگارنده قصد پرداختن بدان را دارد، چگونگی تعامل اخلاق و سیاست در اندیشه امام خمینی است؟

## مفهوم شناسی اخلاق و سیاست

### الف) اخلاق

اخلاق از جمله مفاهیمی است که هر متفکر و فیلسوف اخلاقی آن را با توجه به بینش و دیدگاه خاصی که از جهان هستی و انسان دارد تعریف می‌کند، اخلاق در لغت جمع «خُلُق و خُلُق» است. به گفته راغب در کتاب *مفردات* این دو واژه در اصل به یک ریشه باز می‌گردند. «خُلُق» به معنای هیأت و شکل و صورت است که انسان با چشم می‌بیند. «خُلُق» به معنای قوا و سجایا و صفات درونی است که با چشم دل دیده می‌شوند. بنابراین می‌توان گفت: «اخلاق مجموعه صفات روحی و باطنی انسان است (مکارم شیرازی ۱۳۷۶: ۲۴).

در اندیشه اسلامی از هر دیدگاهی به اخلاق بنگریم، اخلاق به فضایل و رذایل نفسانی مربوط می‌شود که در انسان به صورت ملکه یا خُلُقی راسخ در آمده باشد. هدف نهایی از پرداختن به اخلاق، درو کردن رذایل از وجود آدمی و استقرار فضایل در نفس اوست. آنچه در فعل اخلاقی

اهمیت دارد عمل کردن به حد وسط است، چون هدف از اخلاق رساندن انسان و جامعه به اعتدال است. فعل اخلاقی حد وسط دو جنبه افراط و تفریط است (کیخا ۱۳۸۶: ۲۱).

در اندیشه اسلامی، درباره اخلاق نگرش‌های عامی وجود دارد. به این صورت که گاه مراد از اخلاق، ارزش‌های نهفته در عقاید دینی و آیینی یا عرفی موجود در جامعه خاص است که اشخاص در آن زندگی می‌کنند و گاه اخلاق مجموعه ارزش‌ها و امور معنوی و نیکویی را که برای فرد مطلوب تلقی می‌شود دربرمی‌گیرد (کیخا ۱۳۸۶: ۲۴).

در اصطلاح نیز تعریف‌های گوناگونی از اخلاق در نزد اندیشمندان غربی و شرقی وجود دارد که به بیان برخی از آنها می‌پردازیم:

ابن مسکویه رازی در تعریف اخلاق می‌نویسد: «خُلُق همان حالت نفسانی است که انسان را به انجام کارهایی دعوت می‌کند بی‌آنکه نیاز به تفکر و اندیشه داشته باشد». از نظر او اخلاق به دو بخش تقسیم می‌شود: اول) حالت و خوبی که از اصل مزاج و طبیعی باشد؛ مثلاً کسی با اندک چیزی به غضب می‌آید و از اندک چیزی می‌ترسد. دوم) آن حالتی است که از روی عادت و تدریب باشد. البته این قسم هم گاهی از روی فکر و اندیشه حاصل می‌شود و سپس کم‌کم ملکه و خلق می‌گردد غرض این مسکویه از طرح مقوله اخلاق و پرداختن به آن، در نهایت اشاره به کارکردی است که اخلاق در نظام مدنی ایفا می‌کند و این معنای او به جلوه‌هایی از اخلاق می‌اندیشد که در نهایت ناظر به روابط انسان‌ها با هم است. (طباطبایی ۱۳۸۶: فصل سوم).

فیض کاشانی نیز در تعریف اخلاق می‌گوید: «بدان که خوی عبارت از هیأتی استوار با نفس که افعال به آسانی و بدون نیاز به فکر و اندیشه از آن صادر می‌شود» (خراسانی ۱۳۸۳: ۲۳).

در بین فلاسفه غرب، ارسطو نیز آثار گرانمایی از خود بر جای گذاشته است. وی که در پی تلفیق سیاست و اخلاق بوده است، نیک بختی و سعادت را فعالیت نفس مطابق فضیلت تعریف می‌کند و پژوهش در عرصه فضیلت و اخلاق را نخستین وظیفه مرد سیاسی می‌داند؛ زیرا وی می‌خواهد شهروندانی با فضیلت داشته باشد و فضیلت ملکه‌ای است که حد وسط را انتخاب می‌کند که برای ما درست و با موازین عقلی سازگار است (ارسطو ۱۳۷۸: ۶۶-۴۴).

پل رویژیک در تعریف اخلاق می‌نویسد: «اخلاق را می‌توان به مثابه الگوی رفتاری، که مبتنی بر ارزش‌های مطلق ناظر بر خیر و خوبی است توصیف کرد» (رویژیک ۱۳۸۵: ۳۰).

تعریف اخلاق از نظر امام خمینی مشابه تعاریف مشهور علمای اخلاق تعادل قوای آدمی و رسیدن به عدالت و رعایت حد وسط است. آنچه ذکر آن اهمیت دارد این است که امام بیش از اخلاق نظری و پرداختن به جزئیات قوای آدمی، به اخلاق عملی و تأثیر اخلاق بر زندگی افراد تأکید می‌کند. اخلاق مورد نظر امام تنها اخلاق فردی و شخصی نیست، بلکه سطوح مختلف آن را مورد نظر قرار داده است. برای مثال آنگاه که امام از عدالت فقهی و الهی صحبت می‌کند، عدالت را فضیلت اجتماعی در نظر می‌گیرد و یکی از ویژگی‌های حاکم اسلامی می‌شمارد. گاه عدالت را هدف برپایی حکومت و غایت آن معرفی می‌کند یا از مسئولان و مدیران می‌خواهد که پاسدار عدالت باشند و... در هر یک از این موارد به سطوح مختلف فعل اخلاقی توجه شده است و با وجود جدا بودن این سطوح از یکدیگر، آنها جدا از یکدیگر لحاظ نشدند، اما اخلاق شخصی و فردی مقدم بر اخلاق سیاسی و اجتماعی در نظر گرفته شده است. برنامه تربیتی و اصلاحی امام خمینی مبتنی و برگرفته از چنین دیدگاهی است. او با این بحث که خداوند مربی و پرورش دهنده انسان‌هاست و هدف بعثت انبیا نیز اصلاح و تربیت انسان بوده است برنامه مبارزاتی و حکومتی خود را بر این روش قرار می‌دهد و معتقد است اهدافی همچون عدالت و برادری تنها زمانی برآورده می‌شوند که بر پای دارندگان آنها از چنین فضایی برخوردار باشند (کیخا ۱۳۸۶: ۱۶۹-۱۶۱).

بنابراین به نظر برخی اخلاق به معنای «حفظ صیانت ذات و تأمین حداکثر شادی و خرسندی حداکثر مردم با سیاست ارتباط پیدا می‌کند» (لک زایی ۱۳۸۹ [www.mortezamotahari.com](http://www.mortezamotahari.com)).

از تعریف‌هایی که برای اخلاق مطرح شد می‌توان دریافت که هدف اخلاق، ساختن انسان و جامعه با فضیلت است که در پرتو آن، انسان به سعادت و خوشبختی دست یابد. از سویی هدف سیاست نیز تدبیر امور است تا آدمی به سعادت برسد. از این رو غایت سیاست و اخلاق هر دو یکی است که همان خیر آدمیان و تأمین‌کننده سعادت و نیکبختی انسان است.

### ب) سیاست

سیاست دارای معانی مختلفی است که از زوایای گوناگون می‌تواند ارائه گردد. لازم است ذکر شود که چون علم سیاست از شعب علوم اجتماعی است و محقق اجتماعی هم خود می‌تواند جزئی از تحقیق باشد و به هر حال تعاریف ارائه شده از یک پدیده در این علم نمی‌تواند خالی از مفاهیم و ارزش‌های موجود در ذهن محقق باشد، بنابراین تعاریفی که در ذیل می‌آید نسبی هستند.

اولین تعریف را ابوالحمد در کتاب *مبانی علم سیاست* از قول احمد کسروی چنین بیان می‌کند: «مجموعه اقدامات و دوراندیشی‌هایی که موجب بقای یک ملت در صحنه نزع بین‌المللی می‌شود سیاست است» (ابوالحمد ۱۳۷۰: ۱۸). در تعریف دیگر عبدالرحیم طالبوف از نویسندگان صدر مشروطه در کتاب *احمد* (۱۳۶۴) سیاست را به معنای ایجاد عدالت اجتماعی و برقراری قانون به منظور مبارزه با عقب ماندگی می‌داند (طالبوف ۱۳۱۹: ۱۸). میرزا ملکم خان در *مجموعه آثار*، سیاست را اداره کشور در بستر حکومت کردن و فرمان دادن معرفی می‌کند. (ابوالحمد ۱۳۷۰: ۱۹). شریعتی نیز سیاست را به معنای خودآگاهی انسان نسبت به محیط و جامعه و سرنوشت مشترک خود و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند و به آن وابسته است می‌داند (ابوالحمد ۱۳۷۰: ۲۱).

ریمون آرون سیاست را تصمیم‌گیری درباره رویدادهای ناهمگون در جامعه می‌داند. همچنین برتراند راسل در کتاب *قدرت* درباره سیاست بسیار نوشته و پدیده قدرت را بررسی کرده است. وی در این کتاب از سیاست تعریف خاص ارائه نمی‌دهد بلکه آن را با قدرت یکی دانسته و قدرت را اینگونه تعریف می‌کند: قدرت را می‌توان به عنوان پدید آوردن آثار مطلوب تعریف کرد. مطلوب در این تعریف به معنی طلب کرده شده معنی می‌دهد و به معنی دلپسند نیست از دید راسل همچنین قدرت مفهومی کمی و نسبی است و در رابطه با دیگران و متناظر با علوم فیزیکی تعریف می‌شود (نبوی ۱۳۸۷: ۴۲).

مک آیور، سیاست را اعمال قدرت، و قدرت را ظرفیت و توانایی حصول به نتایج دلخواه معرفی می‌کند موریس دوورژه در کتاب *اصول علم سیاست* آن را مساوی قدرت و بررسی قدرت می‌داند (بخشایشی اردستانی ۱۳۷۶: ۱۶ - ۱۵). به طور کلی، دوورژه سیاست را به ژانوس تشبیه می‌کند، ژانوس نوعی خدای افسانه‌ای و اساطیری است که دو چهره دارد، احتمالاً همان چیزی که در ایران باستان به اهورا و اهریمن تعبیر می‌شد. یکی از چهره‌های سیاست یا ژانوس، نظم و همگونگی است که به واسطه آن، دولت که همان قدرت سازمانی باشد نوعی نظم اجتماعی و همگونگی کلیه افراد در جامعه را در جهت مصلحت عمومی فراهم می‌آورد و چهره دیگر آن تضاد و تعارض و پیکار است که به هنگام نزع و جهانگیری و تسلط بر دیگران، چه در بعد داخلی و چه در خارجی، از آن استفاده می‌کند (دوورژه ۱۳۷۸: ۸).

فارغ از این تعاریف کلی در باب سیاست، به نظر می‌رسد بهتر است سیاست را در ترکیب دو تعریف رایج و جامع مدرن فهم کرد. نوع اول که سیاست را در بستر داخلی و مدیریت امور بین

انسان‌ها می‌بیند مانند تعریف دیوید ایستون از سیاست که آن را توزیع اقتدارآمیز ارزش‌ها (اعم از مادی و معنوی) می‌داند و تلقی دیگر که ناظر به وجه بیرونی جامعه سیاسی است. نگرش کارل اشمیت به سیاست که آن را مشخص سازنده مرز «ما» با «دیگران» می‌داند ناظر به این وجه از سیاست است (پوجی ۱۳۷۷: فصل اول). بنابراین ترکیب این دو رویکرد در باب سیاست ما را به فهم کلیتی از کارکرد سیاست می‌رساند.

اندیشمندان اسلامی نیز، در سیاست متأثر از فلاسفه یونانی هستند و به سیاست با نگاهی اخلاقی می‌نگرند. اینان به مفهوم سیاست بیشتر در قالب معنای لغوی آن توجه کرده آن را با توجه به مبانی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی خود تعریف می‌کنند.

فیض کاشانی در تعریف سیاست می‌گوید: سیاست عبارت از تربیت انسان‌ها در جهت رسیدن به صلاحیت کمالی آنها و تدبیر و کشاندن آن به طریق خیر و سعادت. از این رو به نظر وی واجب است انسان سیاستی داشته باشد که او را تدبیر و هدایت نموده و در رسیدن به صلاحیت کمالی‌اش تربیت کند؛ همچنین او را تدبیر کرده و در راه خیر و سعادت قرار دهد (فیض کاشانی ۱۳۵۸: ۳۴۰).

ابونصر فارابی نیز در آثار خود رابطه فرماندهی و فرمانبری و خدمات حکومت خوب را سیاست می‌داند و حکومت خوب را حکومتی می‌داند که بتواند افعال و سنن و ملکات ارادی را که در پرتو آنها می‌تواند به سعادت حقیقی برسد، در مردم جایگزین کند و حکومتی را که سعادت‌پنداری ایجاد کند، «ریاست جاهلی» یا «حکومت جاهلی» می‌داند. فارابی در تعاریف خود از سیاست و حکومت، به معیارها و آموزه‌های اخلاقی توجه دارد و هدف اساسی سیاست و اخلاق را خیر و سعادت انسان معرفی می‌کند. وی راه ایجاد فضیلت در وجود انسان را این می‌داند که افعال و سنن فاضله، پیوسته در شهرها و میان ملت‌ها رایج و شایع باشد و همگان مشترکاً آنها را به کار بندند، به عقیده او این کار امکان‌پذیر نیست مگر به وسیله حکومتی که در پرتو آن، این افعال، سنن، عادات و ملکات اخلاقی، در شهرها در میان مردم رواج یابد و این حکومت باید در راه علاقه‌مند کردن مردم به حفظ این ملکات، کوشا باشد تا از میان نرود. فارابی بیان می‌کند که پیدایش چنین حکومتی، تنها به نیروی خدمت و فضیلت امکان‌پذیر است که مورد قبول مردم واقع شود و خوی فرمانبرداری را در آنان پایدار سازد و این خدمت، عبارت است از پادشاهی و فرمانروایی یا هر نام دیگری که مردم برایش انتخاب می‌کنند، که حاصل این خدمت را «سیاست» گویند (فارابی ۱۳۶۴: ۱۰۸-۱۰۶).

بعد از روشن شدن رابطه اخلاق و سیاست، ارسطو هدف اخلاق و سیاست را نیکبختی و سعادت انسان معرفی می‌کند و اخلاق را مبتنی بر عادت و ممارست می‌داند و ارتباط تنگاتنگی را بین آن دو برقرار می‌کند و اخلاق را مدخل و دیباچه‌ای برای سیاست می‌داند. از این رو ارسطو وظیفه مردان سیاسی و دانش سیاسی را ساختن نظامی می‌داند که در آن، شهروندان با فضایل اخلاقی آشنا و فضیلت مند گردند. در این صورت است که می‌توانند به هدف سیاست و اخلاق که سعادت و خیر آدمی است، برسند. بنابراین در اندیشه ارسطو و در پی آن اندیشمندان دوره شکوفایی اسلامی، عمل سیاسی، به مثابه فعل اخلاقی است. خلاصه معنی ساده سیاست در فرهنگ ایران «تنبيه و تنبه» است یعنی بیدار شدن و بیدار کردن. سیاست یعنی بیدار شدن برای کار و پیکار برای زندگی بهتر و برای هستی دادن به یک ملت (www.tebyan.net).

### اخلاق و سیاست

چگونگی ارتباط اخلاق و سیاست بحثی بسیار پر اهمیت است، نوع ارتباط اخلاق با سیاست، به تعریفی که هر اندیشمند از این مفهوم ارائه می‌دهد باز می‌گردد. اگر اندیشمندی سیاست را افزون بر نقش‌های اجرایی آن، هدایت‌گر نیز بداند، برخی کار و ویژه‌های اخلاق را بر عهده سیاست گذارده است. در چنین حالتی، اخلاق و سیاست انطباق و سازگاری زیادی با هم می‌یابند و شاید بتوان گفت در این صورت، اخلاق در خدمت سیاست قرار می‌گیرد. اما اگر سیاست تنها متکفل انجام خدمات عمومی جامعه و ایجاد امنیت و حفظ نظم باشد، تعیین ارتباط آن با اخلاق لازم است و این مسأله بر نوع رابطه تأثیر خواهد نهاد. برای نمونه محمد تقی جعفری سیاست را اصول و قوانینی عالی می‌داند که در عین حال که مجموعه افراد اجتماع را رهبری می‌کند، وظیفه روشن افراد را از جنبه‌های اخلاقی و درونی مشخص می‌نماید. به اعتقاد وی در چنین صورتی اخلاق تابعی از سیاست خواهد بود (جعفری ۱۳۶۴: ۴۳۸).

### تأثیر اخلاق بر سیاست

بررسی ارتباط اخلاق و سیاست، تأثیر هر یک بر دیگری و در جامعه و در عرصه عمل و اهمیت این موضوع می‌توان گفت اخلاق به چهار طریق در سیاست اثر می‌نهد: (۱) تأثیر بر قوانین؛ (۲) تأثیر بر ساختارها، (۳) تأثیر بر کارگزاران؛ (۴) تأثیر بر رفتار. در این نوشتار به توضیح تأثیر بر قوانین و

تأثیر بر ساختارها بسنده می‌کنیم. چرا که این دو سطح بیشترین تأثیرگذاری بر عموم مردم در جامعه را دارا هستند.

۱- تأثیر بر قوانین: اخلاق تأثیر مستقیمی در حوزه حقوق و قانونگذاری‌های حکومت دارد. هرگونه قانونگذاری که در کشور صورت می‌گیرد، در کنار همه ضرورت‌هایی که برای وضع و تصویب آن وجود دارد ملزم به در نظر گرفتن اخلاقیات حاکم بر جامعه خواهد بود. اخلاق مهم‌ترین منبع حقوق است و قانونگذار از نفوذ اخلاق محیط خود مصون نبوده و ناچار است برای حفظ نظم و اجرای قانون، اخلاق را رعایت کند. این زمانی اهمیت بیشتری می‌یابد که دولت و سیاست، داعیه‌های اخلاقی و معنوی داشته باشند و به عبارتی، مشروعیت دولت تا حد زیادی از ناحیه توجه به اخلاقیات به دست می‌آید. اگر دولتی پرورش اخلاقی جامعه را به عنوان غایت نهایی خود برگزیده باشد، امکان اینکه مبادرت به وضع قوانین اخلاقی نماید یا رعایت این قوانین را لازم بداند نیز وجود دارد.

۲- تأثیر بر ساختارها: بخشی از تأثیرات اخلاق بر ساختارها و نهادهای سیاسی موجود از طریق فرهنگ سیاسی است. فرهنگ سیاسی به معنای نظام باورهای تجربه پذیر، نهادها و ارزش‌هایی است که کنش سیاسی بر اساس آنها صورت می‌گیرد. همان طور که برخی ارزش‌های اخلاقی موجود در فرهنگ جامعه، مستعد نظام‌های مردمی و مشارکتی هستند. وجود برخی دیدگاه‌ها و ارزش‌ها در جامعه نیز به حکومت‌های اقتدارگرا ختم می‌شود. برای مثال برجسته کردن تهدیدآمیز دین و اخلاق، برداشت‌های سطحی، تعصب آمیز و خشن از دین و برخی آموزه‌های اخلاقی از این قبیل زمینه‌های ایجاد حکومت‌های اقتدارگرا را تقویت خواهد کرد. برای مثال: نائینی این وجه از سوء رفتار دینی را استبداد دینی می‌داند که به زعم او شعبه‌ای از استبداد است و همسو با استبداد سیاسی حرکت می‌کند و حتی به درجاتی از او بدتر است. عبد الرحمن کواکبی در کتاب صنایع الاستبداد نیز این بحث را مطرح می‌کند (قادری ۱۳۷۸: فصل پنجم).

بر این اساس، آموزه‌های اخلاقی می‌توانند «قدرت» تولید کنند. تأکید و تشویق بر مراعات ارزش‌ها و احترام نهادن به اخلاقیات برای رسیدن به کمال می‌تواند قدرت بزرگی در جامعه ایجاد کند. از دیدگاه عده زیادی از اندیشمندان مسلمان، تحقق امور اخلاقی و ارزشی در جامعه مستلزم پای بندی مجریان قانون و حکومت به اخلاق است. به تعبیری دیگر، اصلاح اخلاق اجتماعی و

نیرومندی آن در جامعه، از دریچه اخلاق صاحبان قدرت صورت می‌گیرد که حاصل جمع اخلاق و باورهای شهروندان جامعه به شمار می‌آیند (کیخا ۱۳۸۶: ۳۷-۳۵).

گفته شده است که مردم هرگونه زندگی کنند لایق همان گونه حکومت نیز خواهند بود؛ یعنی نوع حکومت هر جامعه متناسب با مردم همان جامعه است. بنابراین اخلاق زمامداران و مردم جامعه تأثیر مستقیمی بر نظام سیاسی آنها بر جای خواهد نهاد. بر اساس موازین اخلاقی، زمامداران باید معتقد به پاسخگویی به جامعه باشند و به گونه‌ای با مردم رابطه برقرار کنند که مردم به آنها اعتماد کنند و با آنان احساس راحتی نمایند. در واقع، کیفیت تربیت اخلاقی زمامداران در درجه مشروعیت نظام سیاسی مؤثر است (سریع القلم ۱۳۷۶: ۱).

عمده‌ترین تأثیر اخلاق بر سیاست را می‌توان ارائه نوعی ملاک یا روش در انجام افعال و اعمال سیاسی، اجتماعی و فردی در گزینش‌ها و در انجام فرآیندهای مختلف اداری و غیر آن دانست. از این رو بحث از تأثیر اخلاق بر سیاست قرابت زیادی با مقوله عدالت می‌یابد؛ زیرا عدالت نیز نوعی ملاک و معیار در افعال فردی و جمعی در سطح خرد و کلان به حساب می‌آید. امام خمینی برقراری عدل را به معنای رسیدن به همه آرمان‌های جامعه می‌داند و می‌نویسد: حکومت اسلامی، جمهوری اسلامی، عدل اسلامی را مستقر کنید. با عدل اسلامی همه و همه، در آزادی و استقلال و رفاه خواهند بود (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۷: ۱۱۵). در سطح فردی، در اندیشه امام تهذیب و تزکیه مقدم بر تمام امور دانسته شده است و انسان مهذب قادر به تأمین تمامی ابعاد سعادت برای کشور است (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۷: ۵۳۱). تهذیب نفس و تزکیه اخلاقی نه تنها باعث ضعف و سستی در انجام امور نمی‌گردد، بلکه خود ایجاد قدرت می‌کند. این نکته که اخلاق مغایر با سیاست نیست، بلکه خود قدرت و نیرویی همپایه قدرت سیاسی دارد، بحثی با اهمیت در اندیشه امام است که نتایج جالب توجهی داشته است. از جمله این نتایج به دست آوردن استقلال و عزت در داخل و خارج از کشور است.

از تجلیات دیگر قدرت اخلاق در اندیشه امام، ایجاد وحدت و انسجام در جامعه است. البته این می‌تواند حاصل نتیجه‌ای باشد که با ملاحظه تاریخ زندگی بشر و غلبه منفعت جویی بر نفس انسان حاصل می‌شود. قدرت منابع مادی و علاقه غریزی انسان‌ها برای کسب این منابع، وجود اختلاف و بروز جنگ و تجاوز میان افراد بشر را ناگزیر ساخته است و گره این مشکل با اغماض و چشم پوشی از سود جویی بی‌رویه و لگام زدن بر نفس زیاده خواه باز می‌گردد. توجه به معنویات

در کنار مادیات و کسب فضایی مانند قناعت، برادری، پرهیز از تنگ نظری و افراط و تفریط می‌تواند میزان اختلاف را کاهش دهد. از این منظر امام، اخلاق را عامل وحدت در جوامع بشری دانسته است. امام خمینی تأکید می‌کند که: «قیام برای منافع شخصی است که روح وحدت و برادری را در ملت اسلامی خفه کرده» (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۱: ۲۲) «همه اختلافاتی که در بشر هست برای این است که تزکیه نشده است» (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۱۴: ۳۹۰). در واقع امام با سخن گفتن از انسان و انسانیت درصدد توجه دادن به بعد فرامادی انسان است. به نظر او، «بشر» غیر از «انسان» و «انسانیت» اوست. انسانیت در واقع ناظر به بعد فرامادی و فرا طبیعی است حال آنکه «بشر» ناظر به بعد مادی و طبیعی است (فیرحی ۱۳۸۹ ج ۱: ۳۳۹).

بعد دیگر تأثیر اخلاق، در فرآیندها و رویه‌هایی است که در کشور صورت می‌گیرد. به عبارت بهتر، اخلاق معیاری است برای فهم درستی از نادرستی سازوکارها؛ مانند فرآیند انجام انتخابات و تبلیغات کاندیداها، قانونگذاری‌ها، سیاستگذاری‌ها و به طور کلی اخلاق معیاری برای تعیین کارآمدی و مشروعیت حکومت است. با ارائه نظریات مختلفی که درباره تأثیر اخلاق بر سیاست بیان شد نمی‌توان گفت مطالب ذکر شده درباره تأثیر اخلاق بر سیاست تمامی وجوه این مسأله را پوشش داده است.

### تأثیر سیاست بر اخلاق

سیاست می‌تواند در تأمین غایات، شرایط و زمینه‌های اخلاق نقش مهمی داشته باشد. از آن جایی که یکی از نشانه‌های فعل اخلاقی آزادانه بودن فعل اخلاقی و تکرار آن تا حدی بود که به صورت ملکه درآید. نهادی که می‌تواند به تأمین این شرایط کمک کند، دولت است که از طریق وضع قوانین و ایجاد ساختارها یا نهادهای لازم، این کار را انجام می‌دهد. الزام در عمل کردن به قانون از بدو ورود به جامعه سبب ایجاد عادت به مراعات قانون می‌شود، قانونگذاری از سوی دولت و در نظر داشتن اخلاق در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها می‌تواند کمک بزرگی به این مسأله کند (کیخا ۱۳۸۶: ۳۹-۴۰).

از آنجایی که سیاست فعلیت یافتن افعال اخلاقی را میسر می‌سازد، به این منظور، نوع خاصی از حکومت که زمینه‌های فعالیت آزاد و عقلانی افراد را فراهم کند و قانون‌گذاری و تعیین سیاست‌های داخلی و خارجی را در این راستا انجام دهد، مورد نیاز است. از میان حکومت‌های

موجود، حکومت‌های مردمی یا مشارکتی بیشترین توجه را به آزادی و سعادت انسان می‌کنند. دموکراسی نه تنها به تأمین غایت اخلاقی که رساندن انسان‌ها به سعادت است، یاری می‌رساند، بلکه نسبت به دیگر نظام‌های سیاسی شرایط و زمینه‌های آن را نیز فراهم می‌آورد (ارسطو ۱۳۷۸: ۳۲۴-۳۲۲).

در یک نظام دموکراتیک هر کس در برابر سرنوشت خود و دیگران مسئول است. فرد نمی‌تواند مسئولیت اخلاقی خویش را نادیده بگیرد. در این نظام‌ها اطلاعات بیش‌تری در اختیار جامعه قرار می‌گیرد و افراد بیش از پیش از تحولات اطراف خویش مطلعند. آگاهی افراد باعث افزایش قدرت و توان آنها در انجام کنش اخلاقی می‌شود زیرا توان ابراز وجود و تحقق قضاوت‌های اخلاقی خویش را دارند (محمودیان ۱۳۸۰: ۱۶۳).

درواقع آنچه در اینجا اهمیت دارد، نه تأکید بر شکل خاص حکومتی به نام دموکراسی، بلکه ارزش روش شناختی دموکراسی است. دموکراسی روشی، وجود مجموعه‌ای از نهادها و نوعی قاعده بازی سیاسی است و در پی حفظ افراد و جامعه در برابر مخاطرات خودکامگی و استبداد می‌باشد. از این رو هر کشوری می‌تواند ارزش‌های خاص خود را دنبال کند و به مجموعه‌ای از هنجارهای قانون اساسی محدود نشود (ارمه ۱۳۷۶: ۲۸-۲۲).

تا آنجا که با وجود برخی اصول اولیه دموکراسی مانند حاکمیت مردم و اصالت عقل بشری در اداره حکومت، حکومت‌های مبتنی بر دین نیز که بر اساس حاکمیت خداوند استوارند، از ساختارهای سیاسی موجود در دموکراسی بهره جسته و مجلس، انتخابات و قانون اساسی را در سیستم سیاسی خود قرار داده‌اند. بنابراین نوع حکومت مردم سالار با اهداف و برنامه‌های مورد پذیرش مردم می‌تواند تحقق ارزش‌های اخلاقی را میسر نماید.

افزون بر نوع حکومت، سطح توسعه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جوامع، ارتباط مستقیمی با انجام افعال اخلاقی دارد. زمینه‌های اجتماعی که به رشد فضایل اخلاقی منتهی می‌شوند همان شرایطی هستند که برای تحقق حکومتی مردم سالار درخواست می‌شوند. برای مثال دست یافتن به آزادی فردی و اتخاذ تصمیمات اخلاقی نیازمند این است که نخست از قید نیازهای اقتصادی و عواملی که مانع از ارتقا و شناخت می‌شود، رهایی حاصل شود، برای این منظور حکومت‌های سرکوبگر و مستبد از موانع بزرگ به شمار می‌آیند (کیخا ۱۳۸۶: ۴۴-۴۳).

با بررسی تأثیرات سیاست بر اخلاق تا اینجا بر ما مسلم شد مهم ترین نقشی که سیاست در مقابل اخلاق دارد، تأمین شرایط، زمینه‌ها و غایات اخلاق است، از آنجا که غایت اخلاق دستیابی به سعادت است سیاست و اخلاق، هدفی واحد دارند که همان رساندن انسان به سعادت است.

### ارتباط متقابل اخلاق و سیاست در اندیشه امام خمینی

از نظر امام خمینی، در اسلام اخلاق و سیاست به طور همزمان مورد توجه‌اند. از سویی، برای عمل به قوانینی چون عدالت و رفع و دفع ظلم و جور، وجود مجری و تشکیل حکومت ضروری است و از سوی دیگر دستگاه‌های حکومتی و مسئولان موظف به مراعات اخلاق اسلامی هستند. این نکته با بحث تقدم اخلاق بر سیاست تا اندازه‌ای متفاوت می‌گردد. علت این تفاوت در اندیشه امام، دیدگاه و موضع خاص وی نسبت به سیاست است.

ارتباط میان دو مقوله فوق (اخلاق و سیاست) را می‌توان از نقاط مختلف مورد بررسی قرار داد. از یکسو مبانی و مفروضات واحدی برای مقوله اخلاق و سیاست وجود دارد که اخلاق و سیاست را هم هدف و هم راستا قرار می‌دهد؛ مانند بحث جامعیت احکام اسلامی، سعادت و خیر انسان‌ها، عدالت، گستردگی و شمول فقه شیعه، اجتماعی و سیاسی دانستن همه احکام و قواعد اسلام و مباحثی از این قبیل. بسیاری از این موارد همان موارد عقلی تشکیل حکومت از نظر امام است که به نوعی اخلاق و سیاست را به هم پیوند می‌زند. به زعم امام، فطرت انسانی بنا به خلقت نورانی خود میل به خیر دارد. اما فعلیت خیر بر حسب تربیت، تکرار و عادت، امری است که آن را باید در سیمای عمومی نظام‌های تعلیم و تربیت و بنابراین، نوع جهت‌گیری نظام سیاسی جستجو کرد (فیرحی ۱۳۸۹: ۳۵۴).

از سوی دیگر، می‌توان مطالب بسیاری در زمینه تأثیر این دو مقوله در یکدیگر یافت. نمونه چنین جملاتی به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تأسیس حکومت اسلامی در آثار امام به چشم می‌خورد. در این مرحله عمدتاً در بیانات امام آثار دو سویه اخلاق و سیاست در یکدیگر وجود دارد و تعامل دو واژه فوق در عرصه حیات اجتماعی به خوبی به چشم می‌خورد.

تعامل اخلاق و سیاست و هم راستا بودن آنها در حیات فردی و اجتماعی انسان در قالب موارد زیر بیان شده است:

۱- توجه به جایگاه مردم: امام عالمی اخلاقی و در عین حال اندیشمندی سیاسی است. توجه به ابعاد اخلاقی، اجتماعی و سیاسی زندگی انسان در اندیشه امام گسیخته و جدا نیست. به این معنا که امام در آرای سیاسی خویش به مبانی اخلاقی خویش پای بند بوده است. از جمله وجوه مورد اشاره، توجه به انسان و محوریت او در حیات بشری است. اخلاق، دانش یا منظری است با مرکزیت انسان و سخن گفتن از انسان با هدف ارائه بهترین شیوه‌های عمل و درمان ناراستی‌های افعال و کردار آدمی. چنین رویکردی در سیاست به معنای پذیرش خرد و توان انسان‌ها در اداره زندگی اجتماعی و ایجاد سازوکارهایی برای حضور جمعی و آگاهانه آنان است. این شیوه در اندیشه امام خمینی به وضوح آشکار است. در اندیشه امام خمینی، بر خلاف سنت سیاسی و تاریخ اسلام، ما شاهد تقدم مردم و جامعه بر دولت اسلامی هستیم. به نظر او مردم دارای چنان رشد سیاسی و دینی هستند که قدرت تشخیص، انتخاب و اصلاح را دارند (فیرحی ۱۳۸۹ ج ۱: ۳۱۴). ایجاد حکومتی که در کنار اسلامی بودن، جمهوریت و مشارکت مردم در جامعه را پذیرا باشد و مجال دادن به شهروندان برای بهره‌مندی از آزادی‌های مشروع و قانونی از روشن‌ترین نمونه‌های قابل ذکر به شمار می‌رود (کیخا ۱۳۸۶: ۱۸۰). برآمد چنین رویکردی، این ایده امام است که حکومت فی نفسه ارزش ندارد بلکه درواقع وسیله‌ای است برای اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام و خدمت به مردم (امام خمینی ۱۳۸۱: ۵۵).

۲- جامعیت اسلام: اسلام دینی جامع است که برای تمامی وجوه زندگی انسان برنامه دارد. اسلام تنها در وجوه سیاسی و اجتماعی خلاصه نمی‌گردد و هم خویش را تنها به عبادات و امور اخلاقی خلاصه نکرده است. از نظر امام خمینی، اسلام دین سیاست است و در احکام آن، بیش از امور عبادی به امور سیاسی و اجتماعی پرداخته شده است (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۵: ۲۶۸؛ ج ۶: ۴۳). حتی به این اعتقاد ایشان می‌توان گفت احکام عبادی مانند نمازهای جمعه، جماعت، اعیاد و فریضه حج در جهت اصلاح و اداره امور اجتماعی قرار دارد. تمام قواعد اسلامی همین خصلت را دارند به گونه‌ای که «هیچ حرکت و عملی از فرد و یا جامعه نیست مگر اینکه مذهب اسلام برای آن حکمی مقرر داشته است» (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۵: ۳۸۹). احکام اخلاقی و سیاسی اسلام منفک از یکدیگر نیستند. برای نمونه حکم اخلاقی، «مؤمنین برادر هستند» حکمی اجتماعی و سیاسی است. این مطلب به معنای جامع بودن اسلام در تمامی ابعاد مادی و معنوی است و از توجه به مبانی اخلاقی امام و تقسیم انسان به دو نشئه جسمی و روحی نیز به دست می‌آید.

۳- نیاز قوانین اسلام به مجری: قانون تا زمانی که توسط قوه مجریه و نظارت رهبری یک مجری در جامعه اجرا نشود فایده‌ای نخواهد داشت. این مسأله با استناد به ادله نقلی و سیره رسول اکرم (ص) نیز به اثبات می‌رسد. از طرفی، احکام اسلامی تنها برای زمان محدودی وضع نشده است، بلکه برای تمامی زمان‌ها و مکان‌ها است و در صورتی که بخواهیم در زمان فعلی نیز به اجرا در آیند، تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرایی ضرورت می‌یابد. بنابراین قوانینی چون برپایی قسط و عدل و ایجاد جامعه‌ای عادل که فضایل انسانی در آن مجال رشد داشته باشند، نیازمند نهادهای سیاسی است (کیخا [www.tabnak.ir](http://www.tabnak.ir)).

۴- نیاز به احکامی با مشخصات ویژه برای عهده‌دار شدن امور: ضرورت حکومت اسلامی، نیازمند وجود حاکمی است که با معیارهای این حکومت هم خوانی داشته باشد؛ یعنی با قوانین اسلام آشنا باشد تا به دلیل تقلید، قدرت حکومت شکسته نشود و به واسطه عدم آشنایی با این قوانین از اجرای احکام اسلام باز نماند. از سوی دیگر، باید عادل باشد تا از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار باشد. معیار حاکم اسلامی از نظر امام خمینی عبارتند از، علم به قانون و عدالت، و این دو شرط که در نامه علی (ع) به مالک اشتر نیز آمده است (جرعاملی ۱۳۶۷ ج ۱: ۲۲۴). در هم تنیدگی اخلاق و سیاست را بیش از پیش نشان می‌دهد، زیرا در نهایت، حاکم بایستی عادل، یعنی دارای تمامی فضایل باشد (امام خمینی ۱۳۸۱: ۴۸-۴۷).

۵- سعادت: سعادت هدف مشترک اخلاق و سیاست است. سعادت از نظر امام، با تعدیل عقل نظری و عقل عملی حاصل می‌شود. از این رو، اگر هر عقیده و عملی در هر حوزه‌ای که هست، دسترسی انسان را به سعادت نزدیک‌تر سازد، مطلوب شمرده می‌شود. امام در این زمینه می‌نویسد:

در حالی که جامعه‌ها از انسانها تشکیل شده است که دارای بُعد معنوی و روح عرفانی است. و اسلام در کنار مقررات اجتماعی، اقتصادی و غیره به تربیت انسان بر اساس ایمان به خدا تکیه می‌کند و در هدایت جامعه از این بُعد بیشتر برای هدایت انسان به طرف تعالی و سعادت عمل می‌کند (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۵: ۴۱۰).

۶- عدالت: هدف اساسی از برقراری حکومت تحقق عدالت در جامعه است که در تشکیل حکومت و تعیین غایات آن و نیز در ویژگی‌های حاکم بر آن نقش تعیین کننده دارد و حکومت عادلانه نیز زمینه ساز حکومتی اخلاقی است. امام در این زمینه می‌فرماید:

و انبیا اینکه دنبال این بودند که یک حکومت عدلی در دنیا متحقق کنند، برای این است که؛ حکومت عدل اگر باشد، حکومتی باشد با انگیزه الهی، با انگیزه اخلاق و ارزشهای معنوی انسانی، یک همچو حکومتی اگر تحقق پیدا بکند، جامعه را مهار می‌کند و تا حد زیادی اصلاح می‌کند و اگر حکومتها به دست جباران باشد، به دست منحرفان باشد، به دست اشخاصی باشد که ارزشها را در آمال نفسانی خودشان می‌دانند... تا این حکومتها برقرار هستند، بشریت رو به انحطاط است (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۱۶: ۱۶۲).

در زمینه تأثیر متقابل اخلاق و سیاست در جامعه نیز مستندات فراوانی در اندیشه امام می‌توان یافت. این بعد از بحث به ویژه از آن جهت اهمیت دارد که به ارائه پیشنهادها عملی و تأسیس یا تقویت نهادها جهت جلوگیری از مفاسد و رشد فضایل اخلاقی در جامعه از نظر امام می‌پردازد. به برخی تأثیرات اخلاقی بر سیاست نیز در عرصه عمل اشاره شده است.

امام خمینی، کسب قدرت و ایجاد حکومت را وسیله‌ای برای رسیدن به غایات مطلوب و رساندن انسان‌ها به سعادت می‌داند. او اگر چه قدرت را ذاتاً خیر و کمال می‌داند، اما معتقد است اگر قدرت ریشه در هوای نفس داشته باشد، مذموم خواهد بود. بنابراین چگونگی استفاده از قدرت است، که آن را خیر یا شر می‌سازد. کسب قدرت برای تحقق غایات مطلوب نه تنها اشکال ندارد، بلکه از دید امام واجب است. از نظر امام خمینی، حکومتی که انگیزه الهی و انگیزه اخلاقی و ارزش‌های معنوی انسان داشته باشد، باعث مهار و اصلاح جامعه می‌گردد امام خمینی عمده‌ترین هدف در برنامه‌های حکومتی را ایجاد محیط اخلاقی دانسته است (کیخا ۱۳۸۶ www.tabnak.ir). در این محیط اخلاقی، زندگی اخلاقی هر انسان و جامعه‌ای لزوماً بر زندگی اخلاقی دیگران و اعتماد متقابل بر امانت و ترک خیانت استوار است. به طور کلی امام با توجه به تفسیری الهیاتی که از فطرت، اخلاق و حقوق انسانی دارد، جامعه اخلاقی و فاضله را جامعه‌ای فارغ از جنگ و تهاجم تلقی کرده و قوه غضبیه را صرفاً ابزار دفاع می‌بیند نه هجوم به دیگران (فیرحی ۱۳۸۹ ج ۱: ۳۵۳).

### آثار رعایت اصول اخلاقی در سیاست

۱. داشتن ظرفیت پذیرش شکست و تبعات و مسئولیت‌های آن.
۲. تفسیر عبرت‌گرایانه شکست‌ها و اجتناب از فرافکنی و توجیه‌گری.

۳. مسئولیت مشترک به عنوان جزء جدایی ناپذیر رفتار سیاسی پذیرفته شده است. بدین معنا که همه باید در مقابل مسئولیت مشترک پاسخگو باشند و ارجاع کاستی‌ها به زیردستان و ضعیف‌کشی خلاف این اصل است.
۴. اصول و ارزش‌ها نباید ابزار دستیابی به قدرت شوند.
۵. آرامش، صلح و تعادل از نشانه‌های یک ساختار سیاسی اخلاق‌گرا است.
۶. سیاه‌نمایی و پرداختن صرف به کاستی‌ها نتیجه عدم رعایت اخلاق سیاسی است. چرا که نتیجه‌ای جز بی‌اعتمادی مردم به سیاست‌ورزان و ساختار سیاسی ندارد.
۷. سیاستمدار اخلاق‌مند همواره راه قانون را برای دستیابی به هدف برمی‌گزیند و نه راه زور را.
۸. غایت منش سیاسی اخلاق‌مداران در یک جامعه باید منجر به شکل‌گیری شهروندان آگاه به حقوق، منافع و وظایف شهروندی شود (tadbirnews.com).

### آثار عدم رعایت اصول اخلاقی در سیاست

از نشانه‌های ضعف اخلاق سیاسی می‌توان به افزایش اختلاف و تنش میان سیاستمداران در باب منافع و آگاهی‌های عمومی، سیاه‌نمایی، کاستی‌ها و امتیازگیری، ضعف قانون‌گرایی و بروز استبداد و منفعت‌پرستی، فاشیسم و نژادپرستی را نام برد. زیرا اخلاق نامتعالی، اعم از اخلاق طبیعی یعنی اخلاق مادی اومانستی و یا اخلاق هژمونیک و تنازعی، سیاستی نامتعالی، تک‌ساحتی، ماتریالیستی، استبدادی و استکباری را به دنبال خواهد داشت. (صدر ۱۳۸۳، www.ensani.ir)

### نتیجه

امروزه اخلاق و سیاست با هم در آمیخته‌اند، این در آمیختگی به معنای رعایت کامل اخلاق در سیاست نیست، بلکه منظور نسبی است که بین این دو وجود دارد، از آن جایی که اسلام از پیوند آشتی‌جویانه اخلاق و سیاست دم می‌زند و همواره در پی ارائه راهبرد به سیاستمداران می‌باشد، با توجه به نوشتار حاضر رابطه اخلاق و سیاست چه در اندیشه امام و چه در اندیشه متفکران و پژوهشگران دیگر یک رابطه مستقیم و دو سویه است یعنی نه می‌توان در فقدان سامان جامعه و سیاست به شکوفایی اخلاق دل بست و نه بی‌عنایت به اخلاق مردمان و حاکمان می‌توان به نظم و

ترتیب صحیح امور اجتماع امید بست. امام بیشتر به اخلاق عملی و تأثیر اخلاق بر زندگی افراد تأکید می‌نماید، نگاه امام به اخلاق، از زاویه فردی آن است، زیرا که اخلاق به احوال درون انسان می‌پردازد و اصلاح جامعه نیز در گرو اخلاق صحیح رهبران و شهروندان آن است، و حتی علی<sup>(ع)</sup> هم هدف از اخلاقی کردن سیاست را، اصلاح مردم می‌داند. اصلاحی که بنابر هدایت اخلاق، مردم را به سوی سعادت جمعی رهنمون نموده آنان را به پیروی از دستورهای الهی و عقلی و غلبه بر هوای نفس و شهوت ترغیب می‌کند. پس رابطه اخلاق و سیاست در اندیشه اسلامی سابقه دیرینه دارد. این رابطه از نوع رابطه اصلاحی است و تا زمانی که رهبران و مردم از نظر اخلاقی اصلاح نشوند جامعه سالمی که در راستای به سعادت رساندن انسان گام بردارد، نخواهیم داشت. برتراند راسل می‌گوید: «بدون اخلاق اجتماعی، اجتماعات نابود می‌گردند و بدون اخلاق فردی، بقای جامعه ارزش ندارد. بنابراین، برای بقای یک دنیای خوب، اخلاق اجتماعی و فردی متساویاً لازمند». رعایت اصول اخلاقی در سیاست یا اخلاقی کردن سیاست باعث ایجاد آرامش و صلح در جامعه، ایجاد حس مسئولیت‌پذیری و همچنین پاسخگویی مسئولین و دست‌اندرکاران نظام اسلامی نسبت به آحاد جامعه می‌شود. در واقع، در یک جامعه رسیدن به وحدت جز در سایه رعایت اصول اخلاقی کار بسیار دشواری است. ذکر این نکته مهم است که امام خمینی نیز اخلاق را عامل وحدت در جوامع بشری می‌داند.

### منابع

- ابوالحمد، عبدالحمید. (۱۳۷۰) *مبانی علم سیاست*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ارسطو. (۱۳۷۸) *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه محسن لطفی، تهران: طرح نو.
- ارمه، گی. (۱۳۷۶) *فرهنگ و دموکراسی*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات ققنوس.
- امام خمینی، سید روح‌الله. (۱۳۸۵) *صحیفه امام (دوره ۲۲ جلدی)*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (چاپ و نشر عروج)، چاپ چهارم.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۱) *ولایت فقیه (حکومت اسلامی)*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ و نشر عروج، چاپ یازدهم.
- بخشایشی اردستانی، احمد. (۱۳۷۶) *اصول علم سیاست*، تهران: مؤسسه انتشارات آوای نو.
- پوجی، جیان فرانکو. (۱۳۷۷) *تکوین دولت مدرن، در آمدی بر جامعه‌شناسی*، ترجمه بهزاد باشی، تهران: آگه.
- جعفری، محمد تقی. (۱۳۶۴) *بررسی نقد و افکار راسل*، تهران: انتشارات امیرکبیر.

- حر عاملی، شیخ محمد بن الحسن. (۱۳۶۷) *وسایل الشیعه الی تحصیل المسائل الشرعیه*، قم: تحقیق و نشر مؤسسه آل البیت (ع).
- خراسانی، رضا. (۱۳۸۳) *اخلاق و سیاست در اندیشه سیاسی اسلامی*، قم: بوستان کتاب، مؤسسه آموزش عالی باقر العلوم.
- دوورژه، موریس. (۱۳۷۸) *اصول علم سیاست*، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران: قومس.
- رویژیک، پل. (۱۳۸۵) «اخلاق نسبی است یا مطلق»، ترجمه سعید عدالت نژاد، *مجله نقد و نظر*، سال چهارم، شماره ۲-۱.
- سریع القلم، محمود. (۱۳۷۶) *عقل و توسعه یافتگی*، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- صدرا، علیرضا. (۱۳۸۳) «تعامل اخلاق و سیاست».  
<http://www.ensani.ir/fa/content/63967/default.aspx>
- طالبوف، عبدالرحیم. (۱۳۱۹) *کتاب احمد*، استامبول: انتشارات گام.
- طباطبایی، جواد. (۱۳۸۶) *زوال اندیشه سیاسی در ایران*، تهران: کویر، چاپ هفتم.
- فارابی، ابونصر. (۱۳۶۴) *احصاء العلوم*، ترجمه حسین خدیو، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- فیرحی، داود. (۱۳۸۹) *دین و دولت در عصر مدرن*، تهران: رخداده نو.
- فیض کاشانی، ملامحسن. (۱۳۵۸) *علم الیقین*، تعلیق محسن بیدار فر، تهران: چاپ سنگی.
- قادری، حاتم. (۱۳۷۸) *اندیشه های سیاسی در اسلام و ایران*، تهران: سمت.
- کاظمی، سید علی اصغر. (۱۳۷۶) *اخلاق و سیاست اندیشه سیاسی در عرصه عمل*، تهران: نشر قومس.
- کیخا، نجمه. (۱۳۸۶) *مناسبات اخلاق و سیاست در اندیشه اسلامی*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ «اخلاق و سیاست در اندیشه اسلامی» <http://www.tabnak.ir/fa/pages/?cid=118>
- لک زایی، شریف. (۱۳۸۹) *آزادی، شرط جامعه اخلاقی* (کنکاش در اندیشه استاد مطهری)  
<http://www.mortezamotahari.com/FA/ArticleView.html?ArticleID=78613>
- محمودیان، محمد رفیع. (۱۳۸۰) *اخلاق و عدالت*، تهران: طرح نو.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۶) *اخلاق در قرآن*، قم: نشر مدرسه امیرالمؤمنین (ع).
- نبوی، عباس. (۱۳۸۷) *فلسفه قدرت*، تهران: سمت.
- <http://www.tadbirnews.com/1387/12/post-111.php>
- <http://www.tebyan.net/index.aspx?>

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.  
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.